

رد اتهامات بی پایه آقای عارف "عباسی" بر زنده یاد میر غلام محمد غبار

۱ - پیشگفتار

آقای عارف "عباسی" به تاریخ ۲۱ سپتامبر ۲۰۱۶ در سایت افغان جرمن آنلاین مقاله ای را تحت عنوان "توضیحاتی خدمت محترمان آقایون قیس کبیر و ایاز نوری" به نشر رسانیدند. ایشان در بخش دوم این مقاله مطالب نا سخسته ای را در رابطه با سقوط حکومت امان الله خان روی هم ریخته، ضمناً اتهامات بی اساسی را بر پای تاریخ نویس شهیر کشور میر غلام محمد "غبار" بسته و او را به جعل تاریخ محکوم کرده اند.

آقای احسان "لمر" به تاریخ ۲۸ سپتامبر ۲۰۱۶ در سایت افغان جرمن آنلاین در مقاله ای تحت عنوان "قابل توجه جناب "عباسی" صاحب - با تذکار گفته معروف - "آنکه حقیقت را نمیداند نادان است، اما آنکه حقیقت را میداند و انکار میکند تبهکار است" - به جواب آقای "عباسی" پرداخته، پرده از روابط عمیق و گسترده انگریز با نادر خان برداشتند.

آقای "عباسی" به تاریخ ۶ اکتوبر ۲۰۱۶ در مضمون دومی خویش تحت عنوان "مکثی بر نوشته محترم آقای احسان لمر صاحب!" بار دگر بر زنده یاد "غبار" تاخته اند. (لینک های مضامین مذکور در پایان این نبشته نقل گردیده اند).

آقای "عباسی" در هردو مضمون خویش نکاتی را مینویسند که بی پایه بوده و اتهاماتی را می بندند که بی اساس اند. درین نوشته روی عده ای از همین نکات مکث می گردد. برای آسانی کار زیر فرمایشات آقای "عباسی" خط کشیده می شود.

۲ - ادعای آقای "عباسی" در مورد سقوط حکومت شاه امان الله

آقای "عباسی" در مضمون اولی شان چنین می نگارند: "اکثریت بی صدای افغانستان از نظام (حکومت شاه امان الله) روگردان شده بودند".

این ادعای آقای "عباسی" یک اتهام محض است که بر مردم افغانستان می بندند. محقق و پژوهشگر ورزیده کشور داکتر عبدالرحمان "زمانی" در صفحات ۳۰۹ - ۳۱۳ کتاب "بازنگری دوره امانی و توطئه های انگلیس، چاپ زمستان سال ۱۳۹۱ خورشیدی (۲۰۱۳ میلادی) به رؤیت اسناد تاریخی و قضاوت محققین داخلی و خارجی ثابت می کند که این ادعا افسانه ای بیش نیست:

- آقای "زمانی" از قول ویکتور گریگوریچ چنین می نویسد: "غازی امان الله خان می پنداشت که اصلاحات او عوامل شورش را تشکیل نداده، بلکه حکومت قربانی تبدلات سیاسی که از سوی روحانیون متعصب تحریک و حمایت گردیده - شده است. (کارگون، ویکتور گریگوریت، ترجمه داکتر جلال الدین صدیقی (۱۳۶۵)، ص ۸۴).
- همچنان گریگورین نویسنده کتاب "ظهور افغانستان مدرن - امان الله خان، قهرمان بد شانس مدرنیزاسیون" از ایمانوویل نقل قول میکند که گفته است: افغانها ممکن متعصب ترین مردمان مذهبی در روی زمین باشند، لکن ملاها عاملین اصلی براندازی امان الله بودند."
- آقای "زمانی" چنین ادامه می دهد: "برای اینکه بدانیم آیا مردم براستی با تجدد و پیشرفت مخالف بودند، به چشمدید شادروان "غبار" مراجعه میکنیم: "حکومت امان الله خان بعد از تصفیة حساب با دولت انگلیس مشغول اصلاحات داخلی گردید. مردم افغانستان که طالب پیشرفت بودند، جداً به معاضد و همکاری دولت برخاسته از تمام ریفورم های جدید عملاً استقبال کردند و چنانچه در جنگ با انگلیس با جان و مال بذل مساعی نموده بودند، برای نشر معارف جدید در مالیات بدهی خود فی روپیه چند پیسه به نام "اعانة معارف" قبول و در تمديد سرک ها داوطلبانه خدمت و از صنایع جدید و نظام دیموکراتیک به شدت پشتیبانی کردند. حتی زنان کشور در مدارس داخلی، نشر جریده "ارشاد نسوان"، تأسیس انجمن "حمایت نسوان" و غیره داخل فعالیت شدند. رویهمرفته مردم در تمام این ریفورمهای نا آشنا بدون اندک تعصب و کهنه پرستی از دولت جوان افغانی حمایت و پشتیبانی نمودند. اینست که شاه توانست ریفورم های خود را در مرحله اول از ۱۹۱۹ تا ۱۹۲۴ کامیابانه و دلیرانه علی الرغم دسایس خارجی و ضدیت قوه های ارتجاعی در محل تطبیق گذارد. و اما مرحله دوم ریفورم که از ۱۹۲۷ تشدید شد، با منافع عمده که داشت در جنین خود معدوم گردید... قضاوت کسانی که ناکامی ریفورم را نشانه جمود و تعصب ملت افغان دانسته اند، ارتباطی با واقعیات ندارد. در واقع مردم افغانستان مثل هر جامعه بشری طبیعتاً خواهان پیشرفت زندگی است. تاریخ افغانستان نشان نمیدهد که مردم افغانستان بر ضد تمدن و فرهنگ در هیچ دوره قیام کرده باشند" (غبار، میر غلام محمد (۱۳۶)، ص ۷۸۹).

• آقای "زمانی" ادامه می دهد: "جا دارد برای مطالعه و تحلیل بیطرفانه ارتباط اصلاحات با اغتشاشات به همین نمونه اصلاحات اجتماعی پی که مخالفین آنرا علت عمده مخالفت مردم بمقابل اصلاحات میدانند، اشاره کنیم و ببینیم که آیا برآستی اینها مواد منفجره اغتشاش بودند یا علل دیگری نیز در کار بودند. آقای "زمانی" به قول از لیون پولاداد مینویسند که: "در تحلیل پروگرام های تجدد سه عامل مهم را باید در نظر گرفت. اول اینکه ساحه نفوذ این پروگرامها محدود به شهر ها بوده و در ولایات بیشتر شکل افواها را داشته و اصلاً تقاضای تطبیق آن صورت نگرفته بود. دوم اینکه حتی در شهر ها نیز تأثیر این اقدامات عمدتاً بر طبقه بالا بوده و عوام نه از آن متأثر بودند و نه هم به آن علاقه داشتند... لیون پولاداد می نویسد که هرگاه اصلاحات اجتماعی صرف متوجه اقشار معدود اجتماع یعنی شهر ها بوده، و مورد نفرت آنها نیز قرار نداشت، پس این افسانه که مقاومت و مخالفت با اصلاحات اجتماعی بود، بهترین وسیله پروپاگند شد. از آنجاست که مخالفین امان الله خان اصلاحات اجتماعی او را هدف مجادله و پروپاگند های خویش قرار دادند. مطبوعات شورانگیز و هیجان پذیر خارجی نیز این توضیح آماده و ساده علل اغتشاشات را مورد استفاده قرار داده و سرانجام به مکتب فکری پی تبدیل شد که حتی نویسندگان جدی را هم به کجراه کشانده، بدون تحقیق و تفحص به علل اصلی اغتشاش، گفته های فوق را تأیید کردند."

چون در شهر ها با اصلاحات امانی ضدیت وجود نداشت و مردم در روستا ها و قریه ها از اصلاحات امانی هنوز بی خبر بودند، بنابراین این گفته آقای "عباسی" که گویا "اکثریت بی صدای افغانستان از نظام (حکومت شاه امان الله) روگردان شده بودند" حقیقت ندارد. آقای "عباسی" نقش و توطئه های پی در پی انگریز، ملا های انگریزی و دیوبندی، روحانیون مرتجع، جاسوسان و تخریبکاران را در بر اندازی حکومت شاه امان الله آگاهانه اغماض می کند. آقای "عباسی" درین فرمایش شان انگریز ها، ملا های انگریزی و مرتجعین را اکثریت مردم می پندارند.

زنده یاد "غبار" در خصوص توطئه گری های پی در پی استعمار چنین نوشت: "البته انقلاب صنعتی و ریفورمهای اساسی اقتصادی، حتی استفاده صحیح از سرمایه های خارجی در ممالک عقب مانده، محتاج به داشتن حکومتهای صادق و لایق و رشید ملی است که نمایندگان حقیقی مردم باشند. تا در راه ایفای وظیفه از مخالفت و حتی کودتا های فرمایشی دول بزرگ نیز نترسند، زیرا دول بزرگ مفید تر می دانند که از حکومت استبدادی در جهان سوم با پول و اسلحه حمایت کرده و حکومت ملی را با دسیسه و کودتا ها از بین بردارند. تصویر این خواسته های دول معظم را در صحنه های خونین و حزن انگیز شرق دور، شرق قریب، شرق وسطی و تمام آسیا، امریکای لاتین و افریقا میتوان بوضوح تماشا کرد. آیا اندونیزیا و سوکارنو، ایران و داکتر مصدق، عراق و کریم قاسم، کانگو و پاتریس لوممبا، و ... چه جنایتی بمقابل بشریت انجام داده بودند که به خاک و خون کشانده شدند. جز آنکه اینها میخواستند اقتصاد ملی خویش را انکشاف دهند. انقلاب سیاسی خود را مستحکم سازند و زخمهای امپریالیسم را در کشورهای رنج کشیده خود التیام بخشند؟" (افغانستان در مسیر تاریخ، جلد دوم ص ۲۲۳ و ۲۲۴).

پس آیا ممکن بود که دولت انگلیس و ملا های مکتب دیوبندی به کمک حبیب الله کلکانی دست از سر حکومت شاه امان الله بردارند؟ خدمت آقای "عباسی" باید عرض گردد که نه تنها در آن زمان بلکه تا حال مردم افغانستان سخت طرفدار امان الله خان بودند و هنوز هم هستند. حال باید از آقای "عباسی" پرسید که شما این "اکثریت" را از کجا دریافته اید؟ شما همیشه تاریخ نگاران را به باد انتقاد گرفته، آنها را ملامت می کنید که گویا مدارک کافی بدسترس نمی گذارند. آنگاه به ایشان نصیحت فیلسوفانه کرده، صحت قول آنها را "مستلزم تحقیق همه جانبه مزید علمی بدون انگیزه های عقده گشایی" می دانید. پس بفرمائید شما نیز درین خصوص مدرکی ارائه نمائید که چگونه و کدام "اکثریت بی صدای افغانستان از نظام (حکومت شاه امان الله) روگردان شده بودند". شما این ادعای دروغین و بی مدرک را از کجا پیدا کرده اید؟ به قول حافظ: "توبه فرمایان چرا خود توبه کمتر می کنند." آقای عباسی با اختراع "روگردان اکثریت بی صدای افغانستان از نظام"؛ توهین بزرگی به ملت شریف افغانستان روا داشته اند که گویا مردم ما آنقدر نادان و عقب مانده بودند که سود و زیان خود را هم نمی دانستند و قادر به تشخیص خوب از بد نبودند.

۳ - اتهامات بی پایه آقای عارف "عباسی" بر زنده یاد میر غلام محمد "غبار"

آقای "عباسی" در جای دیگری از مضمون اولی شان بر شخصیت تاریخ نویس شهیر کشور زنده یاد میر غلام محمد "غبار" تاخت و تاز کرده چنین مینویسند: "نمیتوان واقعبیت ها را به روایات مغرضانه، خصمانه و پر عقده میر غلام محمد غبار پیدا کرد."

ایکاش آقای "عباسی" عده ای از روایات مغرضانه، خصمانه و پر عقده میر غلام محمد غبار را بر ملا می کردند و ایکاش که ریزه خواران سلطنت زحمت نوشتن تاریخ دقیق کشور را به خود می دادند. حتی مرحوم عزیز "نعیم" که تاریخ نویس و یکی از ارکان مهم سلطنت بود، چنین زحمتی را متقبل نشد. بهتر بود که آقای "عباسی" می نوشت که در این و یا آن فصل کتاب و این و یا آن سند و مدرک که جناب شان آنرا درست نمی دانند، "غبار" مغرضانه عمل کرده. "غبار" هیچگاهی ادعای بلند بالائی نداشته چنین می نگارد: "در تابستان ۱۹۳۳ من هنوز عضو انجمن ادبی و مشغول نوشتن مقالات و رسالات تاریخی راجع به افغانستان بودم. زیرا تاریخ عمومی افغانستان نوشته نشده و آنچه نوشته شده بود از آغاز نهضت میرویس خان هوتکی و دولت ابدالی افغانستان بود و بس. البته من در ابتداء و با عدم بضاعت، بیشتر مفردات یک تاریخ عمومی کشور را توسط مقالات و رسالات پراکنده در مجله سالنامه کابل (از قبیل: "افغانستان و نگاهی به تاریخ آن"، "افغان در هندوستان" و "تاریخچه مختصر افغانستان") منتشر می ساختم. گرچه این نوشته ها قطع نظر از نداشتن سرمایه تاریخ عصری و وارد نبودن در شق تاریخ، اکثراً ناقص و معیوب بود، نقص بزرگ دیگری هم داشت که عبارت بود از یک فضای تاریک سیاسی و اداری موجوده افغانستان. این فضای تاریک مانع آن بود که نویسنده بتواند آنچه را می داند و می خواهد آزادانه روی کاغذ آورد. زیرا سلطنت سد سیدی بعنوان سیاست روز و غیره در برابر هر فکر و عمل نویسندگان کشیده بود. حتی من مجبور بودم که در طی سی و چند سال نوشته های خود را نیز ناقص و معیوب عرضه کنم. از قبیل کتابهای "افغانستان به یک نظر"، "عرب و اسلام در افغانستان"، "احمد شاه ابدالی"، "ادبیات در عهد محمد زائی"، "امرای محلی افغانستان" و غیره. علاوه بدون اجازه و موافقت من نوشته هایم را دوایر مربوط حکومت تحریف و تعدیل میکردند. اولین اثر من که دست نخورده، همانا جلد اول "افغانستان در مسیر تاریخ" بود که دولت آنرا توقیف کرد و لهذا احتیاج به تحریف مطالب آن نداشت. معهذ من همین نوشته های ناقص و نامکمل را در داخل شرایط اداری و سیاسی آنروز، قدمی پیشرفته تر میدانستم، زیرا اقلأ موادی از مفردات تاریخ ماضی و طولانی افغانستان را در دسترس روشنفکران مبارز افغانستان می گذاشت و آنان را با درک سیر تاریخی پیش میراند" (میر غلام محمد "غبار" افغانستان در مسیر تاریخ، جلد دوم، ص ۱۳۸ و ۱۳۹).

آقای "عباسی" در جای دیگری از مضمون شان در مورد کتاب "افغانستان در مسیر تاریخ" چنین مینگارند: البته برای اعضای حزب د.خ.ا معتبر ترین منبع بود. چون یکی از شرائط شمول در حزب به دستور ک.ج.ب. خواندن کتاب غبار بود. آقای "عباسی" در مضمون دوم شان درین رابطه چنین می نویسند: "جوانی متعلم صنف دوازدهم مکتب نادریه که در زمان جمهوریت محمد داوود شامل حزب دیموکراتیک خلق شده بود، روزی گفت سازمان به من دستور داده که تاریخ غبار را بخوانم پس هم این نظری است."

خدمت آقای "عباسی" عرض گردد که هزاران تن از دانشمندان کشور از آثار گرانقدر "غبار" و از شخصیت او حمایه می کنند و صد ها تن از منورین کشور منجمله تاریخ نویسان داخلی و خارجی از زحمات این مرد بزرگ که ۱۴ سال آزرگار را در زندانهای مخوف خاندان نادری و در تبعید بسر برد، لاکن هویت تاریخی کشور را در عرض ۳۵ سال کار طاقت فرسا ثابت کرد، قدردانی می نمایند. "غبار" مبارزات گسترده و دامنه دار مردم این سرزمین را در برابر استعمار ارزیابی و تحلیل نموده و رهنمود هائی از آن بیرون داد. تاریخی را که "غبار" نوشته، مشعل راه هزاران افغان وطنپرست است. زنده یاد "غبار" یک بخش طولانی این "تاریخ جدید" را شخصاً زیسته و در آن اندیشیده است، بنابراین خود به عنوان یک رکن استنادی می تواند حایز اعتبار باشد. چنانکه آقای میر محمد صدیق فرهنگ در مورد کتاب "افغانستان در مسیر تاریخ" اثر زنده یاد "غبار" چنین مینویسد: "از آنجا که تألیف این کتاب بر خلاف کتابهای تاریخی آن دوره با قضاوت آزاد نگارش یافته بود، یکی از آثار ارزنده این دوره است. خاندان حکمران بعد از آن که کتاب از چاپ برآمد، کتاب را توقیف کرد و نسخ چاپ شده آن را در مطبعه بازداشت نمود. اما توقیف بی وقت و غیر قانونی در گرایش مردم به سوی آن بیشتر کمک کرده در واقع در جهت مخالف منظور حکومت کار گر افتید" (میر محمد صدیق فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، ۱۹۸۹ صفحه ۷۸۶).

اینکه به قول آقای "عباسی" ح. د. خ. ا. ازین اثر به نفع خویش استفاده کرده، گناه "غبار" در کجاست؟ به گفته مردم، ده کجا و درخت ها کجا؟ شاید آن متعلم صنف دوازده و عضو "حزب دیموکراتیک خلق افغانستان" همصنف و همفکر آقای "عباسی" بوده باشد که اینک آقای "عباسی" گفته او را کلام آسمانی و بلا منازع می داند. مگر امروز احزاب گوناگون اسلامی که دستان همه شان به خون ملت سرخ است، قیای اسلام بر تن ندارند؟ درین رابطه به موازات اعتقاد آقای

"عباسی" این گناه را باید در آئین اسلام جست و جو کرد نه در کردار اسلام سیاسی. آیا خواندن کتابی که جهانی از معلومات تاریخی کشور را در خود گنجانیده، گناه شمرده می شود؟

آقای "عباسی"! دشمنی شما با "غبار" درین است که او روابط خاندان نادر خان را با استعمار انگلیس برملا ساخت و یا به قول حافظ "جرمش این بود که اسرار هویدا می کرد". چنانچه او نوشت که: "ظهور حبیب الله کلکانی و احراز قدرت توسط نادرخان پلانهای به هم پیوسته اول و دوم انگلیس بود." عداوت شما و امثال تان با زنده یاد "غبار" دقیقاً در همین نقطه است. علاوه بر این حکومت کتاب و مخصوصاً نویسنده آن "غبار" را بارها حبس کرد و حتی عده ای از وابستگان دربار کتاب "افغانستان در مسیر تاریخ" را از دکانها خریده و آنرا سوختاندند. دشمنان "غبار" شامل آن افرادی می گردد که یا خود در جنایات خاندان حکمران سهیم بودند و یا بازماندگان کسانی اند که یار و یاور آن خاندان بوده و اینک در آئینه قد نمای تاریخ، صورت اصلی شان را نا خواسته می بینند. تعدادی از اینها اتهامهای غلیظی بر "غبار" بستند، با آنهم نه از شخصیت "غبار" و نه از حیثیت کتاب او چیزی کم شد. لذا تلاشهای آقای "عباسی" با این کلمات رکیک و اتهامات غیر مسؤولانه نیز جایی را نمی گیرد. چسباندن همچو اتهامات بی بنیاد به زنده یاد "غبار" و دفاع شرم آمیز از کارنامه های ننگین نادر خان، نه مقام بلند مرحوم "غبار" را صدمه می زند و نه کارنامه های سیاه نادر خان را پاک می کند.

آقای "عباسی" در سطور دیگری از مضمون شان چنین می نگارند: "غبار یک گماشته علنی روس بود که برای تخریب سلطنت نادر شاه توظیف و گماشته شده بود."

خدمت آقای "عباسی" باید یادآور شد که علت دشمنی "غبار" و هزاران فرزند صدیق این خاک با خاندان نادر خان نه تنها پیوند ناگسستگی و دوامدار آنها با استعمار انگریز و خیانت او نسبت به شاه امان الله خان بود، بلکه در خونهای بیشمار فرزندان این وطن بود که نادر خان و هاشم خان و خاندان حکمران ریختانده بودند. در کتاب "ظهور و سقوط اعلیحضرت امان الله خان" که به قلم محقق توانای کشور آقای کریم پیکار پامیر به نشر رسیده، حد اقل اسمای ۱۶۲ نفر از طرفداران شاه امان الله خان و مخالفین دولت انگلیس تذکر رفته که به دست خاندان نادر زندانی و اعدام شدند. علاوه بر این درین کتاب نام بیشتر از ۵۰ نفر از شخصیت های مبارز، علمی و سیاسی درج گردیده که نادرخان بدون بازخواست و محاکمه علناً دست به خون آنها بشت، مانند عبدالرحمن لودین، فیض محمد باروت ساز، غلام جیلانی خان چرخ، غلام نبی خان چرخ، شیر محمد خان نایب سالار، محمد ولی خان دروازی و دههای دیگر. حکما گفته اند که: "خون هرگز نخسپد" و این گفته مصداق حال نادر خان گردید، چنانکه او قربانی سیاستهای استبدادی و خشونتبار خویشتن شد. همچنین نادر خان تعداد زیادی از مخالفین انگریز و طرفداران شاه امان الله را تبعید نمود، از جمله آقا سید احمد خان، میراحمد شاه خان، احمد جانخان و پسرش نیک محمد خان، محمد رحیم خان محمد آغه بی، شیردلخان، نوردلخان لوگری، عبدالرحیم خان پیاروخیل و دههای دیگر. میر محمد صدیق فرهنگ درین رابطه از ۱۳۰ نفری نام می برد که خودش آنها را می شناخت که بدست هاشم خان جلاد در زندان افکنده شده، عده ای از آنها اعدام گردیدند. او می نویسد: "این محبوسان که اکثر ایشان از فاضلان و روشنفکران کشور بودند، مدت حبس معین نداشتند، زیرا نه جرم شان ثابت بود و نه جزای شان معلوم. چون محابس دوره امانی کافی نبود، لذا علاوه بر توقیف خانه های ارگ و کوتوالی، سرای های مختلف در شهر به عنوان زندان کمکی استملاک شده و زندان دهمزنگ کابل اعمار گردید" (میر محمد صدیق فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، ۱۹۸۹ صفحات ۶۵۷ تا ۶۵۹). در ولایات کشور نیز وضع بر همین منوال بود. ازینرو روشن می گردد که "غبار" در برابر ظلم و استبداد قد علم کرده بود و هیچگاهی گماشته کدام کشور دگر نبود.

آقای "عباسی"! چرا آفتاب را با دو انگشتت پنهان می کنی؟ اگر هفت کوه سیاه در میان، اتهام "گماشته بودن" میر غلام محمد غبار را بپذیریم، پس در این مملکت هیچ انسان وطن دوست و شخصیت ملی باقی نمی ماند! قصد شما این است که همه اعمال شنیع نادر خان را برحق نشان دهید و حق طلبی مخالفین را باطل. بدینترتیب آقای "عباسی" بر خلاف نصایح پدران شان به تاریخ نگاران کشور، به عوض آنکه دنبال کشف قضایا باشند، با اتهام اینکه گویا "غبار" گماشته روس بود جان خود را خلاص می کند. این گستاخی قابل تحمل نیست. مردم ضرب المثلی دارند که: "خیله ها چیزی گفتند و مردم باور کردند؟" همچنان حکما گفته اند: "نرود میخ آهنین در سنگ!" کدام جمله از تاریخ "غبار" مدافع منافع روس شمرده می شود که شما آن ابر مرد تاریخ را گماشته روس می دانید. ایکاش درین رابطه مدرکی ارائه می کردید تا حقیقت نمایان می شد و خلق الله از آن با خبر می گردید. حالا جا دارد که از آقای "عباسی" پرسیده شود که زمانی که شما در رکاب

جیلانی باختری (وزیر زراعت زمان محمد داوود خان و یک پرچمی معلوم الحال) شمشیر می زدید و مرید سینه چاک او بودید، آیا گماشته روس نبودید؟ گذشته ازین آیا بزرگترین گماشتگان روس چون حسن شرق، ببرک کارمل، پاچا گل وفادار، جلالر، صمد اظهر و غیره فرزندان نازدانه محمد داوود خان نبودند؟ آیا فراموش کرده اید که چندین تن از وزرای محمد داوود خام پرچمیهای معلوم الحال و گماشتگان روس بودند. زنده یاد "غبار" در جلد دوم افغانستان در مسیر تاریخ نوشت: "ببرک خان و محمد حسن خان شرق مربوط دسته سردار محمد داوود بودند (ص ۲۶۱) و نورمحمد تره کی از دسته عبدالمجید زابلی بود (ص ۲۳۹) که زابلی نیز بطور مستقیم با محمد داوود خان ارتباط داشت (ص ۲۴۲). چرا آقای "عباسی" بارها حقیقت را در مسلخ قربابت خانوندگی سلاخی می کنید؟

آقای "عباسی" در مقاله اولی شان چنین ادامه می دهند: "غبار با بخش و نشر شب نامه های جعلی مبنی بر عودت اعلیحضرت امان الله خان زمینه توفیق هواداران خوش باور پادشاه را فراهم ساخت."

از آقای "عباسی" باید پرسید که اگر نادر خان از عودت امان الله خان ترس نداشت، پس چرا طرفداران امان الله خان را که با انگریز میانه خوب نداشتند، زندانی و اعدام کرد. این عمل نادر خان صرف به مشوره انگلیس صورت می گرفت و اگر نه میرهن است که مردم افغانستان طرفدار عودت امان الله خان بود. ازین لحاظ بود که طرفداران نهضت امانی نه تنها توقیف شدند، بلکه دسته دسته به اعدامگاه نیز رفتند. از جانب دگر مبارزین حق نداشتند در مقابل بیدادگری نادر و رابطه اش با دستگاه استخبارات انگلیس دست زیر الاشه بنشینند و زبان در کام نگهدارند. گروه گروه زندانی شدن و به کام مرگ رفتن طرفداران استقلال و ترقی کشور نه بخاطر "پخش شبنامه" ها صورت گرفت، بلکه سیاست انگریز و عمال بی آبرویش در افغانستان "ایجاب" چنین سرکوبی را می کرد.

آقای "عباسی" در جای دگری از مضمون اولی شان چنین می نگارند: "محبوسین سیاسی داستان های از عدم ثبات شخصیت غبار در محبس دهمزنگ داشتند. محمودی تا اخیر در زندان ماند و غبار توبه کرده آزاد شد."

این اتهام آقای "عباسی" مثل اتهامات دگر شان کاملاً بی بنیاد است. زیرا اگر "غبار" مانند آقای "عباسی" آدمی سست عنصر می بود در همان آغاز توبه می کرد و ۱۴ سال از عمر عزیزش را در زندان و تبعید خاندان نادر خان نمی گذشتاند چنانچه گوید:

ز من مپرس ز بیداد این رژیم خبیث
چه دید دیده و این قلب داغدار کشید

باید تذکر داد که مدت حبس "غبار" مجموعاً بیشتر از مدت حبس محمودی فقید بود. اینکه آقای "عباسی" از مقاومت زنده یاد عبدالرحمان "محمودی" در زندانهای خاندان نادر خان یاد می کند، فتنه ای در کار است. ورنه کیست که نداند که "غبار" و "محمودی" راهیان یک راه و طریقت و ضد استبداد بودند و آقای "عباسی" همه راهیان آن طریقت را به یک چوب میزند، به قول حافظ:

چو پرده دار به شمشیر می زند همه را
کسی مقیم حریم حرم نخواهد ماند

محمودی فقید با تحمل شکنجه و آزار زیاد به مدت ده سال تمام به خاطر آزادیخواهی و مردم دوستی در زندان خاندان نادر خان بماند. او زمانی از زندان آزاد گردید که وجودش تحت شکنجه های مهلک و سنگین ضعیف و بیمار شده و دگر نیروی حیات برایش باقی نمانده بود. چون حکومت مستبد خاندان نادر خان پایان زندگی محمودی فقید را در چشمس می دید، لذا او را از زندان رها ساخت. محمودی فقید صرف یک ماه و اندی بعد از رهائی اش از زندان چشم از جهان پوشید و ننگ ابدی بر جبین سلطنت افغانستان باقی ماند. این جنایت تنها نبود، حکومت حزب او را مثل سایر احزاب مردمی دیگر نیز از میان برداشته و تار و مار کرد.

"غبار" در رابطه با تجاوز انگریز بر افغانستان و تأسیس اداره مستعمراتی تحت نظر شاه شجاع که با سلطنت نادر خوان خوانائی کامل دارد، چنین نوشت: «انگلیس ها بتدریج رجال صادق و ملی را از امور دولت بیگانه و دور کرده، اشخاص فرومایه و خاین به وطن را میدان دادند. زیرا این یکی از مختصات سیاست انگلیس بود که در کشور های مورد دسترس

رجال کاری ملی را موقع تبارز ندهد و با فشار و تبلیغ و اتهام آنانرا در اجتماع خنثی سازد، و بر عکس افراد هیچکاره و آله دست را با زور پروپاگند و جاه و جلال وارد صحنه سیاست کرده و مشهور سازد. بسا از این گونه قهرمانان میان تهی و مصنوعی نقش های منفی بازی کردند، در حالیکه به جز بازیچه آماسیده و متورم چیزی نبودند." (افغانستان در مسیر تاریخ، جلد اول، ص ۵۳۷).

جالب است که آقای "عباسی" از آن همه جنایاتی که از جانب خاندان نادر خان بر مردم افغانستان رفته، سخنی نمی زند. چرا آقای "عباسی" نمی گوید که "غبار" و "محمودی" و صدها تن دگر به جرم وطنخواهی به زندان افکنده شده بودند. آقای "عباسی" نسبت قرابت به این خاندان از جنایات نا بخشودنی آنها یادی نمی کند، در حالیکه ظاهراً شب و روز دنبال حقیقت سرگردان استند. در یک جمله "آقای عباسی" حقیقت را فدای قرابت می کند.

حال جا دارد که از آقای "عباسی" پرسیده شود که شما در کدام برهه ای از زندگی تان پایمردی از خود نشان داده اید که "غبار" را تواب می خوانید. آقای "عباسی"! شما را با قهرمانانی چون "غبار" و "محمودی" چه کار؟ جناب شما که در امریکا زندگی دارید، دست کسی هم به شما نمی رسد و حکومت جنایتکاری مانند خاندان نادر هم در قفای شما نیست، باز هم از ترس زیاد، در این سن و سال، بارها زیر نام مستعار می نویسد. فراموش تان شده که در چندین مقاله تان خود را زیر نام سالم "سلامت" پنهان کردید و در مقابل خانم سبیه که نه چوبی در دست و نه چماقی در کنار داشت موضع گرفتید. اکنون تصور کنید که اگر خدای نا خواسته شما در زیر قین و فانه و تیل داغ آدمکشانی چون نادر خان یا هاشم خان گیر می افتادید، از خود چه کارنامه ننگینی به جا می گذاشتید.

در مورد شاهکاریهای خاندان نادر و سلطنت حدود پنجاه ساله شان توجه آقای "عباسی" را به این گفته زنده یاد "غبار" فرا می خوانم: "مردم پاکستان آرد جواری را تلخ کرده می خوردند تا صرفه بعمل آید. مردم ننگرهار حتی زنان آنها پای برهنه کوه ها و دشت ها را می پیمایند تا لقمه نانی بدست آرند. در دهکده های فراه (نگارنده دو سه سالی در میان آنان بودم) نه اینکه زن و مرد و طفل بیزار نداشتند، چراغ و قند را نیز نمی شناختند. در دهات قندهار مردم جز از کلبه گلین و کوسی، مالک هیچ چیزی نبودند و روی خاک می نشستند. این چهره واقعی زندگانی ملیونها نفوس کشور افغانستان است، که در زیر پای خدمه و زور طبقات حاکمه افغانستان کوفته میشوند. دولت از آنها مالیات، تاجر پول دلالی، روحانی نذر و ملاک شیره جان شان را می خواهد. دفاع از استقلال کشور، کار برای عمران مملکت و بیگار برای ملاک هم ندمت اوست. معهدا طفلش وسایل تحصیل، بیمارش وسایل مداوی، بیکارش وسایل تحصیل کار ندارد. در عوض طبقه حاکمه در شهرها و کافه ها تنعم می کنند و سیاستمداران شان در مجامع بین المللی جام خود را به افتخار و بنام این ملت بلند می نمایند. بوروکراسی فاسد دولت حتی این توده عظیم ملت را هنوز به رسمیت نمی شناسند و ایشانرا بجز خدام طبقه حاکمه چیز دیگری نمیدانند. در حالیکه فی المثل اگر این اشخاص را که خود را «بادار» ملت می شمارند از سرحد افغانستان بیرون پرتاب و دارایی ملت را از ایشان مسترد نمایند، اغلب اینان در تمام کره زمین جز اینکه در طعامخانه ای بشقاب شویی کنند، قادر به تحصیل قوت و لایموت و نان شبانه روزی خود نیستند. پس امر طبیعی است که طبقات حاکمه طفیلی و مفتخوار برای حفظ خود در سر این خوان یغما، بدون آنکه قرار دادی امضاء کرده باشند، با همدیگر متحد و برای استثمار توده های عظیم و بیگناه ملت، در خطوط متوازی آزادانه و شانه بشانه حرکت می کنند. اشراف زمامدار که نسبت خود را به ارباب انواع می رسانند، نقاب تزویر و عوامفریبی بر روی می زنند، دیگر اینها مسیح رعینتد و جامع العقول و المنقول. در جامع نماز می خوانند و افتخار می نمایند اما چون به خلوت میروند صد کار دیگر می کنند. اینها هم ملاک هستند و هم تاجر و قاچاقیر و سود خوار. ایشان با ملاک برادرند و با تاجر دلال غمخوار و ملانما ها را هم بمنزلت پدر تعمیدی خویش می شناسند. ملاکین بزرگ که در استثمار مردم شریک بلا فصل قوه حاکمه اند، ترقی اجتماعی مردم را مرادف زوال خود می دانند. چنانکه عده ملانمای مرتجع نیز بیداری مردم را باعث کساد بازار خویش می شمارند. پس همه اینان بشکل دسته جمعی خواهان جهالت و نادانی و دشمن وحدت و قوت توده ها هستند" (افغانستان در مسیر تاریخ، جلد دوم، ص ۸۰ و ۸۱).

آقای "عباسی" در مضمون دومی خود چنین مینگارند: "آیا مرحوم غبار در اوائل از بنیانگزاران و مؤسسين حزب د.خ. نبود و بعداً اختلافاتی در بین ظهور کرد."

آقای میر محمد صدیق فرهنگ درین رابطه نوشت: "شبهات نام جریده "ندای خلق" دکتور محمودی با حزب دیموکراتیک خلق دوره بعدی امر اتفاقی بوده در معنی وحدت ایدئولوژیک و سازمانی بین آنان نمی باشد (میر محمد صدیق فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، ۱۹۸۹، صفحه ۷۳۱). آقای "غبار" هیچ زمانی با "حزب دیموکراتیک خلق افغانستان" همکار نبوده، بلکه در مبارزه قاطع با این حزب مزدور و خونریز قرار داشت. آقای سید مسعود پوهنیار در مورد "غبار" چنین مینگارد: "غبار مبلغ دیموکراسی و حکومت قانونی و عضو فعال انجمن ادبی کابل بود که در انتخابات دوره هفتم شورا (۱۹۴۹) به حیث وکیل مردم کابل منتخب گردید. "غبار" در مبارزه های قانونی دسته کوچک وکلای روشنفکر و مبارز شرکت کرده و به تأسیس حزب "وطن" و نشر جریده هفتگی وطن پرداخته، هنگامه حق طلبی و دیموکراسی و قانونیت و حکومت مشروطه را گرم ساخت (سید مسعود پوهنیار، ظهور مشروطیت و قربانیان استبداد در افغانستان، ص ۲۵۰). آقای صدیق فرهنگ درین رابطه می نویسد: "بنیانگذاران جریده "وطن" میر غلام محمد "غبار"، سرور جويا، براتعلی تاج، عبدالحی عزیز، فتح محمد خان، نورالحق خان و میر محمد صدیق فرهنگ بوده که مدیر مسؤول این جریده زنده یاد "غبار" بود" (میر محمد صدیق فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، ۱۹۸۹، صفحه ۶۶۴). آقای پوهنیار با نقل قول از سید قاسم رشتیا ادامه می دهد که مظاهراتی که به اثر مصادره جریده وطن (غبار) و جریده "ندای خلق" مربوط داکتر محمودی به راه افتیده بود، "غبار" و دیگر رفقای شان چند روز بعد از مظاهره محبوس شده، "غبار" پنجسال در زندان ماند. (سید مسعود پوهنیار، ظهور مشروطیت و قربانیان استبداد در افغانستان، ص ۲۵۱). به قول سید مسعود پوهنیار "غبار" مدت نیم قرن در حرکات اجتماعی و سیاسی و ادبی مملکت سهم بارز گرفته است. رویهمرفته "غبار" در رجال سیاسی و ادبی دوره معاصر چهره نقاد و شخصیت رادیکال دیموکراسی طلب، دانا و زیرک بود که در مراحل ترقی خواهی و تجدد و حرکات ادبی سیاسی سهم کافی داشته و درین راه به حیث فرد ترقی خواه پیشرو، رنجهای فراوان و محرومیت های بسیار دیده و دو مرتبه در حدود زیاده از ۱۴ سال حبس های طاقت فرسا را تحمل کرده است." (سید مسعود پوهنیار، ظهور مشروطیت و قربانیان استبداد در افغانستان، جلد اول و دوم سال ۱۳۶۶ هجری شمسی، صفحه ۲۵۰ تا ۲۵۲).

دستگیر پنجشیری در کتاب "ظهور و زوال حزب دموکراتیک خلق افغانستان، صفحه ۱۵۱" در باره افرادی می نویسد که عضو کمیته تدارک کنگره بوده ولی بزودی به دلایل مختلفه یا از کمیته تدارک استعفا داده یا بخاطر بورس از کمیته بریده اند. او می نویسد: "در آغاز سال ۱۳۴۲ هـ ش پوهاند علی محمد زهما با استفاده از یک فیلوشپ با اجازه کمیته تدارک کنگره به اروپا رفت. "غبار" با کارمل روی طرح مسایل سازمانی سیاسی اختلاف نظر پیدا کرد و با حشمت خلیل فرزند فرهیخته خویش از اشتراک در تأسیس حزب دموکراتیک خلق افغانستان کناره گیری نمودند. صدیق روهی نیز به مقصد استفاده از بورس تحصیلی بیروت، از مبارزه متشکل سیاسی دست کشید." حالا که آقای عباسی ادعا می کند که "آیا مرحوم غبار در اوائل از بنیانگذاران و مؤسسين حزب د. خ. ا نبود و بعداً اختلافاتی در بین ظهور کرد" معلوم می شود که تا هنوز فرق بین کمیته تدارک و کنگره مؤسس را نفهمیده اند. کنگره مؤسس حزب در ۱۱ جدی ۱۳۴۳ دایر شده در حالی که "غبار" در آغاز سال ۱۳۴۲ با حشمت خلیل از کمیته تدارک استعفا داده اند. یکی از سخنان زنده یاد "غبار" در مورد بیرک کارمل این بود: "از این مرد دوری کنید که هر جا پای بگذارد، زمین را می سوزاند." به قول آقای مهدی زاده کابلی (دانشنامه آریانا)، رهبران حزب دموکراتیک خلق افغانستان، پیش از تأسیس این حزب در نظر داشتند برای جلب و جذب افراد تازه، از اعتبار شخصیت های مبارز دوره مشروطیت مانند شادروان غبار بهره جویند. اما غبار که از قبل این اشخاص و وابستگی های آنها را بخوبی می شناخت، چنین اجازه ای را به آنها نمی دهد. به قول زنده یاد غبار "من تمام عمر خود را همراه با جوانان، صرف مبارزه بر ضد استبداد، ضد ارتجاع، ضد استعمار و ضد استثمار نموده ام. اما هیچ وقت با گروهی کار نخواهم کرد که در آن دسته، جاسوسان حکومت افغانستان یا جاسوسان قوت های خارجی، در رأس آن قرار دارند."

در اخیر باید یاد آوری کرد که آقای "عباسی" در نوشته اخیر شان از تحمل و همدگر پذیری یاد می کنند. این فرموده آقای "عباسی" درست بوده واقعاً نیاز زمان و ضرورت جامعه ما می باشد. لکن سؤال درین جاست که آیا آقای "عباسی" با اتهامات غیر مسؤولانه و بدون مدرک مانند روایات مغرضانه، خصمانه و پر عقده "غبار"، "غبار یک گماشته علنی روس بود، تواب و غیره می شود به تحمل و همدگر پذیری رسید؟ آقای "عباسی" در حالیکه با این اتهاماتش بر شخصیت عالیقدر "غبار" می تازد، در حقیقت شیرازه هر نوع تحمل و همدگر پذیری را آگاهانه از بیخ و بن ویران می کند. به قول سعدی:

چو تیر انداختی بروی دشمن چنین دان کاندرا آماجش نشستی

اینجانب هرگز با آقای "عباسی" سر دشمنی ندارد و از جانب دیگر اتهامات بی بنیاد بر شخصیت های آزادیخواه کشور را نیز قابل پذیرش نمی داند. ازینجاست که زمینه تحمل و همدگر پذیری متأسفانه از میان می‌رود.

از مقاله اخیر آقای "عباسی" بر می آید، که ایشان دچار مریضی شده بودند. ازینرو در پایان این نبشته برای آقای "عباسی" بدن "سالم" و صحت و "سلامت" آرزو کرده، رجامندم که در جریان نقاهت مریضی دست به قلم نبرند تا هذیان بیشتر عاید حال شان نگردد.

۴ - لینکها

مقالاتی که در بخش اول این نوشته از آنها ذکر شد، توسط این لینکها قابل دسترس اند:

<http://www.afghan-german.net/upload/Tahlilha PDF/abassi a tauzehate for q kabir and ayas noori.pdf>

<http://www.afghan-german.net/upload/Tahlilha PDF/lemar e qabel tawa juh abassi.pdf>

<http://www.afghan-german.net/upload/Tahlilha PDF/abassi a makse bar naweshta lemar ehsaan.pdf>

با عرض حرمت